

## رنگ عشق

محمد جواد رودگر\*

چکیده:

«عشق» مبدأ تجلیات الهی و سرچشمه جاری و ساری «هستی» است که در تکوین و تشریح ظهور یافته و خداوند حدوث و بقای عالم و آدم را بر آن بنیان نهاده است و عشق در انسان، به رنگ عشق و محدود به حدّ وجودی و سعه هستی اوست، زیرا چگونگی و نوع رنگ عشق بستگی به درون و ملکات وجودی عاشق دارد و اگر عشق تقسیم‌پذیر به عشقِ رحمانی و شیطانی، آسمانی و زمینی، حقیقی و مجازی یا ملکوتی و مُلکی است برگرفته از ذات و درون عاشق است. از این رو انسان برای دست‌یابی به رنگ و بوی عشق باید به ظرفیت وجودی و درون خویش بنگرد.

مقاله حاضر در صدد تبیین این معنا و معنا از «عشق» است و آن را در سه زمینه، رنگ و بوی عشق از منظر عاشق، رنگ و بوی عشق با نظر به معشوق و رنگ و بوی عشق از ره‌گذر وحدت عشق و عاشق و معشوق، با توجه به آیات و روایات و نیز ره‌یافته‌های فلسفی - عرفانی، بررسی نموده است.

اگر چه عشق چشیدنی و شهودی است، نه شنیدنی و گفتنی، اما چنین نیست که مطلقاً از دایره شرح و بیان بیرون باشد و می‌توان با زبان حکمت و فلسفه و ادبیات عرفانی و عرفان ادبیاتی رشح‌های از آن معانی و رقیقه‌ای از آن حقیقت و قطره‌ای از آن بحر آتشین را در قالب الفاظ و اصطلاحات و البته با استمداد از آموزه‌های معرفتی - معنوی مبتنی بر «وحی» و فرهنگ اسلامی متجلی ساخت. کار عظیم و سترگ عرفان را به برهان کشیدن و معنا را در مفهوم گنجاندن و مشهود را مفهوم و حضور و شهود را به حصول تبیین کردن، تا حدی امکان‌پذیر است. بزرگان معرفت دینی و ارباب سلوک و شهود و جامعان فهم و شهود و نظر و بصر در این مسیر گام‌های مؤثر و مهمی برداشته و «حکمت متعالیه» را خلق و «تعاضد عقل و عشق» را جایگزین «تضاد عقل و عشق»

نموده‌اند. به هر حال، عشق و عرفان نیز ارزش معرفتی و ادراکی خاص خود را داشته و فراتر از معرفت‌های عقلی و حسی، دارای ماهیت و لوازم خاص می‌باشند. در این نوشتار برآنیم تا خوشه‌هایی از خرمن عشق را فرا روی صاحبان دل قرار دهیم. ضمن این که به سختی این امر نیز آگاه هستیم که در تفسیر عشق فراتر از هم‌زبانی، هم‌دلی و هم‌رایی همراهی لازم است.

«عشق» را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد:

الف) تفسیر «بیرونی» و از «راه دور» که تفسیری انتزاعی، مفهومی و «علم‌الیقین» است؛

ب) تفسیر درونی و «از نزدیک» که تفسیر عینی، حقیقی و «عین‌الیقین» و بالاتر از آن «حق‌الیقین» است.

هر کدام از تفسیرهای یاد شده مراتب و شئون مربوط به خود را دارد و به همین دلیل است که برای تفسیرهای کلامی، فلسفی، عرفانی و حتی «دینی و مذهبی» از عشق، اقسام، انواع، پیامدها و عوارض آن پدیدار شده است.

ما در این نوشتار تفسیر درونی و با مرتبه «عین‌الیقین» را دنبال نموده و در این ره‌گذر از معارف وحیانی و سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام و اولیای الهی بهره می‌گیریم.

مباحث این مقاله در سه فصل زیر بیان می‌شود:

فصل اول: رنگ و بوی عشق از منظر «عاشق»؛

فصل دوم: رنگ و بوی عشق با نظر به «معشوق»؛

فصل سوم: رنگ و بوی عشق از افق وحدت «عشق و عاشق و معشوق».

۱- رنگ و بوی عشق از منظر «عاشق»

گفته شد که «عشق در حد ذات خود بی‌رنگ است». اما روشن است که در مرتبه ظهور خود از عاشق رنگ می‌پذیرد و عاشق به قدر سعه وجودی خویش تأثیر و ظهور عشق را محدود می‌نماید؛ یعنی «عشق» براساس هندسه وجودی و قدر و اندازه عاشق و قابل عشق، حد و شأن می‌پذیرد؛ چنان‌که از آیه کریمه: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»<sup>۱</sup> استفاده می‌شود که عشق مطلق و مطلق عشق تنزل و تجلی نمی‌یابد، بلکه در هر شیئی یا شخصی به قدر قابلیت و ظرفیت وجودی‌اش ظهور می‌یابد و بر محور قاعده «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»<sup>۲</sup> رنگ خاص قابل و مستفیض را می‌گیرد. همه عالم و آدم به عشق زنده‌اند و حیات و بقاء دارند. به بیان دیگر، حدوث و بقای آن‌ها به «حب الهی» و عشق ربانی است؛ «كنت كنزاً مخفياً فأجبتك ان اعرف فخلقت الخلق لكي ان اعرف»<sup>۳</sup>.

عالم هستی و هستی عالم و انسان کامل مرهون «حرکت حبی» است و این «حرکت حبی» ربط مستکمل به مکمل و انسان متکامل به انسان کامل و به زبان فلسفی، ربط حادث به قدیم و ممکن به واجب و به زبان قرآنی، ربط فقیر محض به غنی مطلق است که در آیه کریمه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْخَمِيدُ»<sup>۱</sup> ظهور یافته است و «حرکت حبی»، در قوس «نزول» بر مدار حبی، اشتیاقی، ایجابی و اکمالی است و در قوس «صعود»، استکمالی، احتیاجی، فقر وجودی و نفسی و استغنائی است - نه غنائی - که به حرکت وجودیه و ایجابیه نیز موسوم است.

«برای عبد سالک، هیچ نهجی شیرین‌تر از سیر حبی نیست»<sup>۲</sup>.

پس انسان اگر چه آفریده شده به عشق و حب الهی است اما از این ظرفیت و قابلیت بنیادین برخوردار است که در پرتو آگاهی (عرفان)، آزادی (اختیار) و انتخاب منطقی را هماهنگ با فطرت و شریعت نماید و گاهی در چهره «مجنوب سالک» و گاهی در لباس «سالک مجذوب»، حرکت حبی استکمالی خویش را تا رسیدن به سر منزل مقصود که غایت قصوای کمال امکانی است ادامه دهد و «عشق» را در درون خویش بیوردد و مظهر اسماء و اوصاف جمالیه و جلالیه معشوق گردد و «تجلی حبی و عشق تکوینی و وجودی» را به «تجلی استکمالی و تکاملی و تشریحی» گره بزند. به همین دلیل است که عشق هر عاشقی به رنگ خود اوست و خصوصیات و مؤلفه‌های وجودی عاشق در عشق و رنگ و بوی آن نقش اول را دارد. از این رو، انسان باید به «درون خویش» برگردد و از «بیرون» انصراف یابد، زیرا عشق در درون جان انسان است. آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...»<sup>۳</sup> دست‌کم سه حقیقت متعالی را گوشزد می‌نماید:

الف) ایمان به جریان عشق در هستی و به خصوص هستی و حقیقت وجودی انسان؛

ب) سرچشمه عشق، درون و ذات انسان است؛

ج) در راه عشق، انصراف از بیرون و انقطاع از غیر، «مجاهده عاشقانه» است که پیروزی و صلاح

را در پی خواهد داشت.

هم‌چنین آیه مبارکه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

يَخُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...»<sup>۴</sup> نیز به چند نکته لطیف در این مورد اشاره دارد:

الف - استجابت دعوت «عشق درونی» همانا لبیک به دعوت معشوق بالذات و بالاصاله، یعنی

عالم هستی و هستی عالم و انسان کامل مرهون «حرکت حبی» است و این «حرکت حبی» ربط مستکمل به مکمل و انسان متکامل به انسان کامل و به زبان فلسفی، ربط حادث به قدیم و ممکن به واجب و به زبان قرآنی، ربط فقیر محض به غنی مطلق است.

انسان به  
عشق «رنگ»  
می‌بخشد و عشق  
زال و ناب وقتی در  
ظرف وجود او  
ریخته می‌شود  
رنگ او را می‌گیرد  
که خوب و بد، زشت  
و زیبا، نوری و  
ناری آن به خود او  
وابسته است.

خدای سبحان، و معشوق بالعرض و بالتبع، یعنی رسول خدا ﷺ، است که عشق به پیامبر اکرم ﷺ عشق به همه کمالات و اسمای حسناى الهی است و «طریقت» دارد و عشق به خداوند متعال «موضوعیت».

ب - عشق به خدا همان و شهود و معشوق همان، زیرا هر دو عشق و هم معشوق هر دو در درون انسان می‌باشد و آیه «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup> نیز نظر به همین حقیقت دارد.

ج - عشق زنده و بالنده به معشوق که هر دو درونی‌اند، هستی بخش و حیات‌دهنده است و عشاق، زنده پایدار و ماندگار هستند.

به همین دلیل است که انبیای الهی و خاتم آن‌ها پیامبر اسلام ﷺ هدف از بعثت خویش را «بازگشت انسان‌ها به خویشتن» و تذکر به عشق و محبت درونی و شکوفاسازی آن برشمرده‌اند و خویش را مُذَكِّر و پیام خویش را ذکر، تذکره و ذکرى و ... نامیده‌اند. همه آن‌ها آمده‌اند تا انسان را به خودش بشناساند و او را از مشغولیت‌های بیرونی و جاذبه‌های طبیعی و دنیایی نجات دهند تا حرکت استکمالی و تکاملی‌خویش را به سوی خدا آغاز نماید. بنابراین تا «انقطاع از بیرون» حاصل نگردد، «اتصال به درون» ممکن نیست. به بیان دیگر، سخن از فصل و وصل است؛ فصل از غیر خود و وصل به خود، و اگر کسی در «حیات دنیوی» که فرصت اختیاری وصل به اصل خویش است موفق نشد، پس از مرگ، در حیات برزخی و قیامتی یا اخروی او را به اصل خود برمی‌گردانند.

پس انسان به عشق «رنگ» می‌بخشد و عشق زال و ناب وقتی در ظرف وجود او ریخته می‌شود رنگ او را می‌گیرد که خوب و بد، زشت و زیبا، نوری و ناری آن به خود او وابسته است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «... إِلَٰمٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۲</sup> خدا در قلب سلیم جای دارد. عشق سلیم نیز در قلب سلیم راه دارد و مامن و خانه عشق مقدس و الهی، دل الهی و تقدس یافته است. انسان هر عینکی که به چشم خود بزند، جهان بیرون را به رنگ همان عینک مشاهده می‌کند و یا هر عینک تصویری و تصدیقی به سیمای عشق بنگرد عشق را به همان رنگ و تصور و تصدیق خویش می‌بیند. حال یا عشق را برای توجیه نفسانیات و رنگ‌های حیوانی و مادون حیوانی خویش می‌خواهد، که «شهوئی» است و یا عشق را برای روحانیت و کمالات وجودی و گرایش‌های ملکوتی و فوق ملکوتی می‌طلبد، که «شهودی» است.

بنابراین هر کسی از ظن خود عشق را تفسیر می‌نماید و گاهی آن را از عرش به فرش و از آسمان به زمین تنزل می‌دهد و هواهای نفسانی خود را «عشق» می‌نامد و خود خاکی و ناسوتی و حیوانی‌اش را در حجاب و پرده «عشق» پنهان می‌نماید، اما اگر آتش عشق الهی در تنور جان انسان

سالک عاشق زیانه کشید و ناله‌ها و لابه‌هایش در «فراق معشوق» بلند شد و از مرکب راهوار شب و سحر استفاده کرد تا به وصال محبوب بشتابد، چنین انسانی عشق علوی و ملکوتی دارد نه بیثلی و ملکی (البته اگر عشق‌های ملکی و سفلی را عشق بنامیم، چه این که برخی آن را شهوت حلال یا حرام نامیده‌اند نه عشق).

پس «عشق» با انسان تفسیر می‌شود و به رنگ او تعیین و تشخیص می‌یابد.

از سوی دیگر، این که «عشق» چه بویی دارد، بویی دل‌انگیز و روح‌افزا یا بوی تعفن و آزاردهنده جان، بوی آسمانی یا زمینی، نیز به خود انسان بستگی دارد. خلوص و صداقت، در درون انسان بوی روحانی ایجاد می‌کند و دروغ و نفاق بوی جسمانی. نماز، روزه، مناجات شبانه، انفاق، حل مشکل مردم، شفقت بر خلق بر رأفت بر مردم بوی آسمانی و تنگ گرفتن بر مردم، خداگریزی، خلق ستیزی و ... بوی شیطانی می‌دهد.

در روایات آمده است: فرشتگان شبانگاهان به کسانی که سحر خیزند عطر می‌زنند، یا شهیدی که به لقاءالله پیوسته است را عطر آگین می‌نمایند، یا حتی بوی خوش روحانی و ریحانی از انسان‌های با خدا می‌گیرند و به آسمان می‌برند، یا ملائکه نیمه‌های شب از برخی منازل سالکان بیدار و شب‌زنده‌دار «نور» می‌گیرند و میان آسمانیان منتشر می‌نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت، عاشق سلمان فارسی است، یا درباره فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: از او بوی بهشت استشمام می‌کنم. خداوند نیز در وصف چنین انسان‌هایی می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْسَانِهِمْ» و یا می‌فرماید: «يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» و یا درباره انسان‌های سالک زنده شده به نور ایمان می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ».

پس لازم است انسان به «درون‌شناسی» بپردازد و حقیقت خویش را نقد و تحلیل نماید تا ببیند چه بو و نوری دارد؛ آیا تحت «ولایت الهی» است و از ظلمات به نور درآمده و یا تحت «ولایت طاغوتی» است و از نور به ظلمات حرکت نموده است.

قرآن کریم به صورت یک قاعده کلی می‌فرماید: «كل يعمل على شاكلته»؛ یعنی اندیشه، انگیزه، اخلاق و اعمال انسان ماهیت او را تشکیل می‌دهد و بهشت و دوزخ ظهور همین ملکات علمی و عملی وجود او خواهد بود.

از سوی دیگر، در آموزه‌های دینی ما تأکید بر هم‌نشینی با علمای ربانی و اولیای الهی شده است که عشقشان «رنگ خدا» و رایحه رحمانی دارد، تا انسان در اثر انس با آنها و علاقه و محبت به

لازم است انسان به  
«درون‌شناسی»  
بپردازد و حقیقت  
خویش را نقد و  
تحلیل نماید تا  
ببیند چه بو و  
نوری دارد؛ آیا  
تحت «ولایت الهی»  
است و از ظلمات به  
نور درآمده و یا  
تحت «ولایت  
طاغوتی» است و از  
نور به ظلمات  
حرکت نموده است.

حضرت عیسیٰ علیه السلام در جواب حواریون خود که در مورد دوستی با افراد از او سؤال کردند، فرمود: «با کسانی دوست شوید که سه خصلت دارند: با دیدن آن‌ها به یاد خدا می‌افتید، در همنشینی با آن‌ها بر علم و معرفت شما افزوده می‌شود و با دیدن اعمال آن‌ها به یاد قیامت و رستخیز می‌افتید».

ایشان، با آن‌ها سنخیت پیدا نماید. هم‌چنین از حشر و نشر داشتن با انسان‌های غافل و اهل گناه نهی شده است تا انسان رنگ شیطانی و بوی تعفن نگیرد، زیرا نفس انسان تأثیرپذیر است، از این رو «مراقبت» در تمامی اوضاع و احوال و حرکات و اعمال لازم است. حضرت عیسیٰ علیه السلام در جواب حواریون خود که در مورد دوستی با افراد از او سؤال کردند، فرمود: «با کسانی دوست شوید که سه خصلت دارند: با دیدن آن‌ها به یاد خدا می‌افتید، در همنشینی با آن‌ها بر علم و معرفت شما افزوده می‌شود و با دیدن اعمال آن‌ها به یاد قیامت و رستخیز می‌افتید». پس انس با خدا و یاد معشوق و ارتباط و حشر روحانی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، که «نورند» و «بوی خدا» دارند، و اولیای الهی و عالمان ربانی که نور گیرندگان از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره‌اش علیهم السلام هستند به انسان نور و روحانیت و معنویت می‌بخشد؛ همان‌گونه که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، اویس قرنی و... از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عمار یاسر، کمیل و... از علی علیه السلام نور الهی و رایحهٔ رحمانی گرفتند.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: ما به کجا می‌رویم؟ حضرت فرمود: «به سوی عمل خود». نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، توبی، تبری و ... نورند و اگر در بستر و ظرف وجودی پاک و نورانی انسان وارد و چون آب جاری شوند «نور علی نور» خواهند شد و اگر در بستر آلوده و لجن‌زار ساری و جاری گردند، همان رنگ و بو را می‌گیرند و شاید راز «هدی للمتقین»<sup>۱</sup> و «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»<sup>۲</sup> در همین نکته نهفته باشد. پس انسان باید به تطهیر و تزکیه نفس و درون خویش بپردازد و تلطیف فکرت و تطهیر فطرت نماید تا شفافیت عقل و نورانیت عشق پیدا نماید، زیرا نفس طیب، عشق طیب و روح پاک، رایحه پاک دارد.

چنین عشقی از باطن پاک انسان به سوی خدا می‌رود و انسان را خدایی می‌نماید. آیه شریفه: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»<sup>۳</sup> گویای سنخیت درون انسان و رنگ و بوی عشق و رشد و بالندگی آن است. ثمره چنین شجره طیبه‌ای، «حیات طیبه» است که رنگ ذکور و انات ندارد بلکه رنگ وجودی و خلقتی دارد نه خلقتی: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاه طیبه ...»<sup>۴</sup>. چنین انسانی فرازمانی «كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»<sup>۵</sup> و فرازمینی «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»<sup>۶</sup> و مایه برکت و خیر است.

بنابراین، دل انسان سالک مالمال از عشق به رنگ رحمانی و بوی خدایی است.<sup>۷</sup>

رواق اندیشه ۵۰

۵۰

رنگ عشق

۱- بقره / ۲.

۲- اسراء / ۳۸.

۳- اعراف / ۵۸.

۴- نحل / ۹۷.

۵- ابراهیم / ۲۶.

۶- مریم / ۱۳.

۷- اربعین مجلسی، ص ۸۹.

## ۲- رنگ و بوی عشق با نظر به «معشوق»

عشق بدون وجود عاشق و معشوق امکان‌پذیر نیست؛ از این رو «عشق» در عالم و آدم، حکایت نسبت عاشقانه عالم و آدم با خالق خویش است. در آینه هستی، معشوق خودنمایی می‌کند و همه چیز جلوه دلبر و دلدار است. اگر «آینه دل» انسان جلا و صیقل یابد، عالم وجود را سراپرده جمال و جلال الهی می‌بیند و هستی را «کتاب خدا»، «کلمه الهی» و تجلی اسمای حق مشاهده می‌نماید؛ «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۱</sup>. و با توجه به این اصل، «وحدت تجلی» در پیدایش عالم، با «وحدت شهود» و «وحدت وجود» که همان توحید شهودی و توحید وجودی و به تعبیری «توحید صمدی» است در حدوث و بقای هستی نمایان است و همه چیز از «او» سخن می‌گویند و تفسیر و تصویری از او هستند و خداوند از ره‌گذر آن‌ها «اناالحق» می‌گوید و انسان سالک عاشق سرود «هوالحق» و «مع‌الحق» می‌سراید.

آیه کریمه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»<sup>۲</sup> و «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿١﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»<sup>۳</sup> بیان‌گر «ظهور معشوق» در عاشق و رنگ و بو گرفتن عاشق از معشوق است، زیرا محب و عاشق از خود رنگ و بویی ندارد و در معشوق خویش فانی شده است.

بنابراین، اساس حیات و حرکت و کمالات وجودی «عاشق» از «معشوق» است و عاشق به رحمت رحمانیه او وجود می‌یابد و به رحمت رحیمیه‌اش کمالات وجودی را در خویش نمایان می‌سازد.

به تعبیر مرحوم فروزان‌فر: «عاشق مانند پرده است که از خود جنبشی و حرکتی ندارد و آن‌گاه در حرکت می‌آید که باد دست آن را بجنباند. هم‌چنین عاشق از خود هیچ ندارد و هرچه از او به ظهور می‌رسد کارکرد معشوق است و اگر فرض کنیم که پرده به معنی مطلق حجاب است در آن صورت، مقصود آن خواهد بود که عاشق حجاب ظهور معشوق است به نحو کمال و تمام؛ زیرا عشق در عاشق به تناسب ظرفیت و سعه وجود او جلوه‌گر می‌شود و محدود است به حد وجودی او و بدین جهت جلوه عشق در عشاق مختلف است و ...»<sup>۴</sup>.

از این رو هر چه سعه وجودی عاشق بیش‌تر باشد ظهور معشوق در او نمایان‌تر و گستره ظهور نیز بیش‌تر است.

انسان سالک باید از خودنگری بیرون آید، زیرا حجاب از خود اوست نه بیرون وجودش. به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی، مُخْلِصین کسانی‌اند که بین آن‌ها و حق حجابی نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «آن هنگام که موسی با خدای خویش به مناجات می‌پردازه، از او می‌پرسد که: پروردگارا! آیا تو دور از منی تا بخوانمت یا به من نزدیکی تا با تو نجوا کنم؟ خداوند پاسخ می‌دهد: انا جلیس من ذکرنی»<sup>۱</sup>.

ضمن این که، تا از جانب معشوق کشش نباشد، کوشش عاشق به جایی نمی‌رسد. به هر حال، عاشق هرچه خالص‌تر و نابت‌تر گردد و به حقیقت نورانی و دل‌انگیز «عشق» نزدیک‌تر شود، به تدریج در سیر و سلوک عاشقانه خود در دریای وجود معشوق غرق می‌گردد و سالک و مسلوک الیه یکی می‌گردند. انسان اگر فنای در محبوب شود، جلوه‌ای از او پیدا نموده و رنگ و بوی الهی می‌گیرد. سخن حکیمانه، عارفانه و عاشقانه حضرت زینب علیها السلام پس از واقعه عاشورا که فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً»<sup>۲</sup> نشان از استغراق سالک عاشق در معشوق ابدی و ازلی دارد. از این سخن دست‌کم دو معنا برداشت می‌شود: الف) «ما رأیت الا جمیلاً» یعنی ما آن قدر در جمیل مطلق و محبوب غرق و فانی گشته‌ایم که جز او نمی‌بینیم؛ ب) چون عالم وجود میخانه عشق و لقاء و خمخانه محبوب و تجلی‌گاه جمال دل‌آرای جمیل مطلق است، ما جز زیبایی چیز دیگری نیافتیم، که «هرچه آن خسرو کند شیرین بود» و ما راضی به رضای او و تسلیم امر او هستیم. این فراز خود تفسیری بر سخن امام حسین علیه السلام است که فرمود: «رضاً بقضائک، تسلیماً لامرک، لا معبود سواک»<sup>۳</sup>. زینب علیها السلام فانی در عشق به حسین علیه السلام بود و از این ره‌گذر به معشوق حقیقی رسید.

بنابراین، هر گاه معشوق در ظرف وجود عاشق نمایان گردد، او را به رنگ و بوی خود در می‌آورد. اما از طرف دیگر، انسان‌هایی که بدون عشق و محبت الهی زندگی می‌کنند، به تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «جیفه باللیل و بطل بالنهار» هستند که در اثر گناه، از دیدار رخ محبوب، محروم گشته‌اند و محبوب از حقایق وجودی‌اند؛ «کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿۱۰﴾ كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخْرُبُوْنَ»<sup>۴</sup> و حیات تنگ و تاریکی دارند؛ «وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»<sup>۵</sup>. زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، اعمال انسان رنگ و بوی خوب و بد، لذت‌بخش و عذاب‌آور به او می‌دهد و جوهره او را می‌سازد. در نتیجه، اندیشه، انگیزه، اخلاق و اعمال سوء شیطانی، رنگ و بوی شیطانی و نفسانی به

۱- علامه مجلسی، پیشین، ج ۹۳، ص ۱۵۲.

۲- مقتل الحسین مفرّم، ص ۳۵۷، به نقل از مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۷، ص ۵۰ و ۳۸۴.

۳- علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۴- مطففین/ ۱۴-۱۶.



انسان می‌دهد و وجود او را به جای عشق رحمانی، از شهوت شیطانی پر می‌نماید. چنین شخصی حاضر نیست از این وادی لجن‌زار بیرون بیاید و «معشوق حقیقی» را جست‌وجو نماید. در واقع او خود حجاب خود شده است و جز ضلالت و ظلمت چیزی ندارد. بنابراین انسان باید به درون خویش بنگرد و ببیند محبوب و معشوق او چه چیز یا چه کسی است؛ اگر معشوق او خداست، رنگ و بوی وجودی او آن سویی، ملکوتی، غیبی و نشانی از آن بی‌نشان است، و اگر معشوق و محبوب او «خود طبیعی» و هواهای نفسانی و تمایلات حیوانی است که در قالب مال و مقام و زن و... جلوه‌گر شده است، دارای رنگ و بوی غیرخدایی است.

شخصی از امام معصوم علیه السلام پرسید: من نزد خدا چه منزلت و ارزشی دارم؟ حضرت فرمود: خدا نزد تو از چه منزلت و ارزشی برخوردار است؟ تو به همان میزان نزد خدا دارای ارزش و اعتبار هستی.

### ۳- رنگ و بوی عشق از منظر وحدت عشق و عاشق و معشوق

نظام تکوین و تشریح و کتاب خلقت، فطرت و شریعت ناظر به این معنا است که عالم مساوی با معشوق و محبوب است و بر جهان وجود «وحدت» حاکم است و انسان عارف سالک، غرق در «دریای وحدت» با همه مراتب و شئون آن است و حیات و حرکت و شهود او بستگی به آن دارد.

انسان خودشناس، جهان‌شناس و خودساخته، در دل عالم و آدم، «مشهود» و «محبوب» می‌بیند. علی علیه السلام می‌فرماید: «فلینظر الانسان ناظراً سائر هو أم راجع»<sup>۱</sup>؛ یعنی هر انسانی باید بنگرد که پیش‌رونده است یا پس‌رونده، سالک است یا ساکن، توقف و نزول دارد یا تحول و عروج، به کجا می‌رود، دنبال چه چیزی است، استكمال وجودی دارد یا نه. انسان با خودشناسی تمام عیار و مراقبت وجودی و محاسبت نفسانی همه جانبه سیر مبتنی بر عشق خواهد داشت و در این صورت جز «جمال معشوق» نمی‌بیند و در او فانی می‌گردد.

سالک کوی دوست در اثر «درون‌شناسی» و نگاه از «درون به بیرون» و نه بالعکس و از باب «المؤمن ينظر بنور الله»، «الله نور السموات و الارض»<sup>۲</sup> را می‌بیند و به کلی از خویش‌نهادی می‌یابد و دیگر هرگز از «خود» رنگ و بویی ندارد و «خدایی» می‌گردد و از بالا به پایین می‌نگرد. از جمله حقایقی که در عالم سیر و سلوک به دست می‌آید، این است که «عشق و عاشق و معشوق» وحدت می‌یابد و عشق عاشق پیچیده به دو عشق معشوق است: الف) افاضه عشق به عاشق؛ ب) پذیرش عاشق و فنا نمودن او در خود.

بنابر آن چه گفته شد، انسان به «عشق» ماهیت و هویت بخشیده و به آن رنگ و بو می‌دهد؛ البته

نظام تکوین و تشریح و کتاب خلقت، فطرت و شریعت ناظر به این معنا است که عالم مساوی با معشوق و محبوب است و بر جهان وجود «وحدت» حاکم است و انسان عارف سالک، غرق در «دریای وحدت» با همه مراتب و شئون آن است و حیات و حرکت و شهود او بستگی به آن دارد.

انسان به  
«عشق» ماهیت و  
هویت بخشیده و  
به آن رنگ و بو  
می‌دهد؛ البته نه  
رنگی و بویی از  
غیر خود و بیرون  
از ذات خویش،  
بلکه مطابق درون  
و شاکله خویش آن  
را به وجود  
می‌آورد؛ «کل يعمل  
علی شاکلته».

نه رنگی و بویی از غیر خود و بیرون از ذات خویش، بلکه مطابق درون و شاکله خویش آن را به وجود می‌آورد؛ «کل يعمل علی شاکلته»<sup>۱</sup>.

نتیجه‌گیری

۱. عشق گوهری گران‌سنگ و جاری در بستر هستی و ساری در جان آدمی است.
۲. عشق افاضه و عنایتی از سوی معشوق حقیقی و سرمدی بر دل مؤمن است و رنگ و هویت آن مطابق ظرفیت و قابلیت عاشق می‌باشد.
۳. فرجام عشق، فنای عاشق در معشوق و غرق شدن او در دریای وحدتِ «عشق و عاشق و معشوق» و سوختن خرمین وجود عاشق به آتش عشق الهی است و این «سوختن» و «ساختن»، «شهود» را به ارمغان آورده و عاشق رنگ الهی می‌یابد و در جوار قرب و لقای پروردگار آرام می‌گیرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی